



An Analysis of the Objectives Behind Hadith Fabrication by the Umayyads*

Ali Akbar Alamiyan¹

Abstract



The fabrication of hadith (j' al al-hadith) is a process in which certain fabricated narrations are falsely attributed to the infallibles, particularly the Prophet Mohammad (PBUH). This phenomenon was often employed to undermine the core principles of Islam. The Umayyad rulers extensively engaged in hadith fabrication during their reign. This study aims to answer the question: What were the objectives of the Umayyads in fabricating hadiths? The findings reveal that the Umayyads pursued four primary objectives in their policy of hadith fabrication: 1- Desecration of Beliefs: Undermining and desacralizing foundational Islamic beliefs. 2- Self-Sanctification: Establishing divine legitimacy and sanctity for their rule. 3- Glorifying Others: Elevating the status of certain companions to rival or surpass the Ahl al-Bayt by portraying them as equals or superior figures. 4- Diminishing the Ahl al-Bayt: Undermining the virtues of the Ahl al-Bayt and their Shia followers to diminish their influence and prestige. The study employs a descriptive-analytical and content-analysis methodology to examine these objectives.

Keywords: Umayyads, Hadith Fabrication, Prohibition of Hadith Compilation, Narrators, Ahl al-Bayt (AS).

*. Date of receiving: 24 June 2022, Date of modification: 15 July 2023, Date of approval: 31 December 2023.

1. Assistant Professor at Al-Mustafa International University, Qom, Iran; (najva110@gmail.com).



تحلیل اهداف جعل حدیث توسط امویان *

علی‌اکبر عالمیان^۱



چکیده

«جعل حدیث» فرایندی است که به موجب آن برخی از احادیث ساختگی به معصومین و به ویژه رسول خدا ﷺ نسبت داده می‌شود. این فرایند به منظور خدشه‌دار کردن اصول مذهب صورت می‌پذیرد. بنی‌امیه و حاکمان آن در مدت حکومت خود، تلاش فراوانی را برای جعل و وضع حدیث انجام داده‌اند. پژوهش حاضر می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که اهداف جعل حدیث توسط امویان چه بوده است؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اهداف بنی‌امیه در اجرای سیاست جعل حدیث چهار گونه بوده است. در مرحله اول، به دنبال قداست‌زدایی از اعتقادات بودند. در مرحله بعد، به دنبال ایجاد قداست برای خود بودند. در مرحله دیگر، سیاست فضیلت‌بخشی برای دیگر صحابه به بهانه همانندسازی آنان با اهل بیت و یا برتر دانستن آنان بود. در مرحله چهارم نیز به دنبال نفی فضیلت و تخفیف مقام اهل بیت و شیعیان بودند. از حیث روشی نیز، روش پردازش داده‌ها در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و نیز تحلیل محتوا است.

واژگان کلیدی: امویان، جعل حدیث، منع تدوین حدیث، راویان، اهل بیت ﷺ.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳، تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۴/۲۴ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۰/۱۰.

۱. استادیار جامعة المصطفی العالمية (ص)، قم، ایران؛ (najva110@gmail.com).



مقدمه

سیاست «جعل حدیث» از جمله سیاست‌های حساب‌شده دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام برای تقابل با آنان به شمار می‌آید. جعل حدیث که معلول جریان منع تدوین حدیث است، در صدد است تا با خدشه در بیان معصومین، برخی از احادیث ساختگی را به معصومین و به ویژه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت دهند و از این رهگذر به اهداف خود برسند. پرسش اصلی هم همین جاست و آن اینکه اهداف دشمنان از پیگیری و راه‌اندازی این سیاست مخرب چیست؟

در این میان بیش از هر جریان و حکومتی، امویان سیاست جعل حدیث را سرسختانه پیگیری می‌کردند. دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه و به ویژه معاویه، با استخدام روایان و جاعلان زبردست حدیث، کوشید تا با نسبت دادن احادیث ساختگی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به اهداف پنهان و پیدای خود دست یابد. پژوهش حاضر در صدد است تا اهداف امویان از این اقدام خود را واکاوی نماید و به این پرسش پاسخ دهد که گونه‌های جعل حدیث توسط امویان چه بوده است؟

در باره موضوع جعل حدیث، مقالات گوناگونی نوشته شده است، اما در مورد موضوع پژوهش حاضر کمتر مقاله‌ای یافت شده است که به این موضوع بپردازد. مقاله «درآمدی بر جریان‌شناسی جعل حدیث در زمان رسول الله» نوشته سید محمد حسن مؤمنی، اشاراتی گذرا و کلی به نقش امویان دارد و بیشتر دوره رسول خدا را واکاوی کرده است. مقاله «تحلیل و بررسی دیدگاه ابن ابی‌الحدید معتزلی درباره جعل حدیث در عصر امویان شاخه سفیانی» نوشته محسن کریمی گرچه شباهت‌هایی با مقاله حاضر دارد، اما مقاله مذکور بیش از هر چیز بر نگاه شارح مشهور نهج البلاغه تکیه دارد و فقط از همین بعد به ماجرا نگریسته است.

تفاوت و نوآوری پژوهش حاضر با سایر پژوهش‌هایی که در این باره نوشته شده‌اند، در این است که کوشیده است تا ابعاد جعل حدیث و اهداف پیدا و پنهان امویان در این مورد را به صورت همه‌جانبه واکاوی نماید. در این تحقیق کوشیده‌ایم تا نگاهی نو به این مسئله بیندازیم. تفاوت عمده این تحقیق با تحقیقات دیگر در این نکته است که تحقیقات دیگر به همه ابعاد و اهداف امویان در جعل حدیث نپرداخته‌اند و غالباً نگاهی یک‌بعدی و گذرا به موضوع داشته‌اند و این در حالی است که تحقیق پیش رو کوشیده است تا به صورت تحلیلی و مستند به اخبار تاریخی و مستندات حدیثی، این موضوع را واکاوی و تحلیل نماید.

مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث اصلی، ابتدا باید با دو اصطلاح «جعل حدیث» و «بنی امیه» آشنا می‌شویم. بنی‌امیه: بنی‌امیه یکی از تیره‌های بزرگ قبیله قریش می‌باشند که برخی از آنان به مدت حدود ۹۰ سال بر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند. این خاندان از نسل امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی هستند (ابن حزم الاندلسی، ۱۴۱۸: ۷۴). از میان یکی از فرزندان عبدشمس، یعنی امیه اکبر، نسل او به بنی‌امیه شهرت یافتند (قاسم بن سلام، ۱۴۱۰: ۱۹۸-۱۹۹). بنی‌امیه خود به دو دسته «عنابس» و «اعیاص» تقسیم می‌شوند که معاویه و دو جانشینش یعنی یزید و معاویه دوم که در سال‌های ۴۱ الی ۶۴ زمام خلافت را در دست داشتند و به «آل ابی سفیان» شهرت داشتند، از «عنابس» به شمار می‌آمدند (قاسم بن سلام، ۱۴۱۰: ۱۹۸-۱۹۹) و مروان بن حکم و فرزندانش که از سال ۶۴ الی ۱۳۲ بر مصدر امور بوده و به «آل مروان» مشهور بودند، از «اعیاص» بودند (ابن قتیبہ دینوری، ۱۳۷۳ش: ۷۳-۷۴).

جعل حدیث: واژه «جعل» در لغت به معنای ساختن (معین، ۱۳۸۱: ۵۳۲/۱) و تغییر از حالتی به حالت دیگر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۹۷) آمده است. همچنین به معنای تقلب و ساختن نوشته و یا سند یا چیز دیگر برخلاف حقیقت (معین، ۱۳۸۱: ۵۳۲/۱) نیز آمده است. اصطلاح «جعل حدیث» که از آن با عنوان «وضع حدیث» نیز یاد می‌شود به معنای حدیثی است که عمداً و یا از روی خطا ساخته شده و به معصومین نسبت داده می‌شود (مامقانی، ۱۳۸۵: ۲۹۲/۱). در مجموع می‌توان «جعل حدیث» را فرایندی دانست که به موجب آن برخی از احادیث ساختگی به معصومین و به ویژه رسول خدا ﷺ نسبت داده می‌شود. این فرایند موجب خدشه‌دار شدن اصول مذهب شده است.

بررسی تاریخی چگونگی شکل‌گیری جعل حدیث

جعل حدیث معلول جریان منع تدوین حدیث است که بعدها توسط خلفا به صورت قانون درآمد. به نظر می‌رسد که شروع جریان منع تدوین حدیث از عهد رسول خدا ﷺ آغاز شده است که معروف‌ترین آن، منع از کتابت سخنان پیغمبر ﷺ به هنگام رحلت او از سوی خلیفه دوم صورت گرفت که اجازه نداد تا دوات و قلمی حاضر کنند تا پیامبر ﷺ چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوند (طبری، ۱۳۷۵ش: ۴/۱۳۲۰؛ واقدی، ۱۳۷۴: ۲/۲۳۰). به شکل نظام‌یافته‌تر می‌توان گفت که پایه‌گذار این سنت، ابوبکر بود که ۵۰۰ حدیث پیامبر را سوزاند (عاملی، ۱۳۹۱ش: ۱/۱۱۱). اوج این سیاست در زمان خلیفه دوم اجرا شد و او به این بهانه که می‌خواهد احادیث پیامبر را تدوین کند، از صحابه



خواست که آنچه از پیامبر نوشته‌اند را نزد او بیاورند. او یک ماه نوشته‌های آنان را جمع کرد و سپس همه را سوزاند (عاملی، ۱۳۹۱ش: ۱۱۱/۱-۱۱۲؛ حسینی جلالی، ۱۳۷۶: ۲۷۴). این در حالی است که صحابه و دیگر افرادی که در قرن اول هجری زندگی می‌کردند، بسیاری از احادیث پیامبر را نوشته و دیگران را به انجام این کار تشویق می‌کردند. بسیاری از آنان، صحیفه‌ها و کتاب‌هایی داشتند که در آن، احادیث و سنت‌های پیامبر را جمع‌آوری کرده بودند. بسیاری از آنان و تابعان در جستجوی حدیث پیامبر به سرزمین‌های مختلف و دوردست سفر می‌کردند (عاملی، ۱۳۹۱ش: ۱۰۵/۱-۱۰۶).

خلیفه دوم همچنین، برخی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود، ابومسعود انصاری، ابوذر غفاری که همه از بزرگان صحابه محسوب می‌شدند را به سبب کثرت نقل حدیث مورد توبیخ قرار داد و آنان را به مدینه فراخوانده و ممنوع‌الخروج کرد (حسینی جلالی، ۱۳۷۶: ۴۲۳-۴۳۷). به نوشته ابن عساکر، عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: «عمر بن خطاب از تمام شهرهای اسلامی عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر و گروهی دیگر از اصحاب را فراخواند و گفت: این احادیث چیست که در میان شهرها می‌پراکنید؟ گفتند: آیا ما را از پراکندن حدیث باز می‌داری؟ گفت: نه، در پیش من باشید، تا زنده‌ام از من جدا نشوید، ما بهتر می‌دانیم چه چیز را از شما فرگیریم و چه چیز را وانهییم. بدین سان آنان تا زمانی که عمر زنده بود از وی جدا نشدند» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۵۰۰/۴۰).

در هر حال با تدوین این قانون، گفتارهای نوشته‌شده از پیامبر ﷺ توسط اصحاب نزدیک ایشان، در این دوره نابود شد و از دسترس خارج گردید. همچنین برخی احادیث که در حافظه اصحاب بود، به سبب ممنوعیت کتابت به رشته تحریر در نیامد و با مرگ حافظان از دسترس خارج شد (سبحانی، ۱۳۷۸: ۹۱/۱-۹۲). در این میان البته شیعیان به تأسی از امیرالمومنین علیه السلام، تمام تلاش خود را برای نقل حدیث علیرغم دشواری‌های تحمیلی از سوی حکومت، به کار گرفتند. مولف کتاب «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» از عده‌ای از تابعان شیعی نام می‌برد که بدین کار اقدام کرده‌اند؛ مانند: اصبع بن نبیله، میثم تمّار، عبدالله بن ابی رافع، حرث بن عبدالله اعور همدانی، محمد بن قیس بجلی، ربیعه بن سمیع، سلیم بن قیس هلالی، علی بن ابی رافع، عبیدالله بن حر، یعلی بن مره و... (صدر، ۱۴۱۱: ۲۸۴-۲۸۷).

توجه خلفا برای تدوین قانون منع نقل حدیث، عواملی نظیر: پیشگیری از وقوع اختلاف، رعایت احتیاط در نقل حدیث، پیشگیری از مهجوریت قرآن، مشتبه شدن قرآن به سنت و پیشگیری از کتابی هم‌سان قرآن بود (جمشیدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۸). اما به نظر می‌رسد که این توجیحات، بهانه‌ای بیش نبود. علل دیگری را می‌توان در این مورد، ارزیابی کرد. از نگاه علامه سید مرتضی عاملی، مهم‌ترین

عوامل تدوین این قانون عبارتند از: «بغض و کینه دشمنان و به ویژه امویان که اسلام را به صورت ظاهری پذیرفته و در صدد ضربه زدن در فرصت مقتضی بودند، حسادت نسبت به مقام رسول خدا و ضعف اعتقادی نسبت به اسلام و پیامبر اسلام» (عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱۰/۱).

یکی دیگر از علل جلوگیری خلفا از نشر حدیث پیامبر، جلوگیری از انتشار فضایل و مناقب امام علی علیه السلام بود (شهرستانی، ۱۴۱۸: ۵۷). همچنین نقل احادیث پیامبر در فضایل علی علیه السلام، مانع به حکومت رسیدن قریش بود (عسکری، ۱۳۹۷: ۴۷۷/۲-۴۷۸). احاطه نداشتن خلفا به احکام دینی و تلاش آنها برای تثبیت حاکمیت شرعی شان در کنار حاکمیت سیاسی، از دیگر انگیزه‌های منع حدیث بوده است (شهرستانی، ۱۴۱۸: ۵۴). افزون بر این موارد باید این نکته را نیز مورد اشاره قرار داد که با روی کار آمدن خلفا، برخی از احکام دین تغییر یافت و بر خلاف سنت پیامبر عمل شد. طبیعی است که اگر کلام پیامبر به مردم برسد و سنت ایشان جاری شود، خلفا قادر به اجرای این سنت‌شکنی‌ها نبودند. به همین دلیل بهترین راه چاره را در منع نقل حدیث پیامبر دیدند تا بتوانند بدون دیدن مانعی، مقاصد خود را پیاده کنند (احمدی میانی، ۱۴۱۹: ۵۴۷-۶۲۴؛ حسینی جلالی، ۱۳۷۶: ۴۱۱-۴۲۲).

منع تدوین حدیث، زمینه را برای رواج احادیث ساختگی و جعلی فراهم کرد. به نظر می‌رسد که اسلام در تمامی حیات و زندگانی خود به مصیبتی همانند مصیبت جعل حدیث که هم دشمنان اسلام و هم دوستان نادان با انگیزه‌های مختلف در ساختن آن‌ها دست داشتند، گرفتار نشده است (ابوریه، ۱۳۸۸: ۴۴). در این مدت به علت جعل حدیث از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر روایت ساختگی رواج پیدا کرد که احادیث جعلی را بالغ بر ده‌ها هزار دانسته‌اند (ابوریه، ۱۳۸۸: ۱۸۰). در مورد سیاست جعل حدیث اگر بخواهیم تاریخی‌تر به آن نگاه کنیم باید بگوییم که آغاز جعل حدیث به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برمی‌گردد و در زمان معاویه به اوج گسترش خود می‌رسد (ابن جوزی، ۱۴۱۸: ۲۸/۲). حضرت علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر به آن حضرت دروغ بسته شد که به پا خاسته خطبه خواند و فرمود: هر کس عمداً به من دروغ ببندد جایگاه خویش را در آتش جهنم باید انتخاب کند» (دستی، ۱۳۸۰: ۴۳۱).

البته برخی از محققان اهل سنت بر این باورند که جعل حدیث در دوره خلفای نخستین روی نداده و پس از شهادت امام علی علیه السلام آغاز شده است. در این دوره احزاب و فرقه‌هایی ظهور کردند که برای تثبیت خود به قرآن و سنت استناد می‌کردند و اگر مستندی در قرآن یا روایات نمی‌یافتند، به جعل یا تحریف حدیث می‌پرداختند (معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۱۷-۱۱۸؛ سباعی، ۱۴۲۷: ۷۹). در واقع این محققان، شکل‌گیری جریان جعل حدیث را به شیعیان نسبت می‌دهند و با استناد به این سخن «زهري» که می‌گوید: «حدیثی که نزد ما یک وجب است وقتی به عراق می‌رود یک ذراع باز می‌گردد»، از همین رو عراق را دارالضرب نامیدند یعنی محل جعل حدیث (سباعی، ۱۴۲۷: ۷۹-۸۲).



در زمان معاویه همان‌گونه که گفته شد این سیاست اوج گرفت. معاویه برای جعل حدیث جایزه قرار می‌داد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۶۳/۴). «محمد ابوزهو» می‌نویسد: «سال ۴۱ (آغاز خلافت معاویه) زمان ظهور و آشکار شدن وضع در حدیث است» (محمد ابوزهو، ۱۴۰۴: ۴۸۰). به تعبیر «محمود ابوریه»: «محققان و دانشمندان حدیث همگی اتفاق نظر دارند که آغاز حدیث‌پردازی و جعل آن از زبان پیامبر ﷺ به سال‌های پایانی خلافت عثمان و بعد از فتنه‌ای که موجب پایان یافتن زندگی وی شد بازمی‌گردد. آنگاه پس از بیعت مسلمانان با امام امیر مؤمنان ﷺ این عمل شتاب گرفت؛ چون هنوز همه مسلمانان با امام ﷺ بیعت نکرده بودند که شیطان اموی (معاویه) برای غصب خلافت و تبدیل آن به پادشاهی اموی دست به کار شدند و با کمال تأسف موفق هم شدند» (ابوریه، ۱۳۸۸: ۱۸۱). او می‌افزاید: «سیاست در این امر (جعل حدیث) وارد شده و اثر بسیاری بر آن گذاشته و سیاست توانسته آن را در بر گرفته تا برای حکمرانیش از آن بهره‌گیرد و آن را یکی از محکم‌ترین استوانه‌ها برای ساختن بنای خویش قرار داده است. چنین موجی برای ساختن حدیث در خدمت به سیاست بالا گرفت و در زمان معاویه بسیار شدت یافت» (ابوریه، ۱۳۸۸: ۱۹۳).

به دستور معاویه «به عده‌ای پول می‌دادند تا در حق بنی‌امیه و مناقب ایشان از زبان رسول خدا حدیث جعل کنند و مناقب اهل بیت را بدل نمایند و به شهرها فرستادند و عمال را بفرمود تا معلمان را زر دهند تا لوح کودکان از قرآن بزدایند و احادیث دروغ تعلیم کنند» (حسنی رازی، ۱۳۱۳: ۲۳۱). ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود فصلی را به احادیث جعلی که به تحریک معاویه بر ضد امام علی ﷺ ساخته شده، اختصاص داده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۶۳/۴). علامه عسکری در این مورد می‌نویسد: «این احادیث - به اعتقاد ما - در عصر معاویه جعل شده است. اصولاً او کارخانه‌های حدیث‌سازی و جعل روایت ایجاد نمود، و کسانی همچون ابوهریره، عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مالک بن انس و سمره بن جندب کارگزاران او در اجرای این سیاست شوم بودند. در احادیث برخی از اینان است که پیامبر از شخصیت و قداست و ارزش خویش ساقط می‌شود و تا حدّ یک انسان عادی، بلکه از آن هم پایین‌تر می‌آید و در مقام مقایسه از ابو بکر و عمر و عثمان و حتی معاویه و یزید هم پایین‌تر معرفی می‌شود. و این است ... تیر سه شعبه ...؛ یک خدنگ با سه هدف. اینها در این طرح سه هدف را دنبال کردند: احکام اسلام را تحریف کردند؛ شخصیت و قداست پیامبر را شکستند؛ و کارگزاران و حاکمان پس از او را از وی بالاتر بردند و شخصیتی عظیم‌تر بخشیدند! که تصدیق می‌فرمایید این تیری است با سه شعبه و سه هدف» (عسکری، ۱۳۹۷: ۱/۱۹۵). او در تکمیل این بحث به این نکته اشاره می‌کند که: «یکی از اهداف مهمی که در این کار وجود داشت، همان هدف

خطرناک و اسلام‌برانداز معاویه است که می‌گفت و می‌خواست تا «أشهد أن محمداً رسول الله» را دفن کند و می‌بینیم که چگونه این احادیث به خوبی از عهده انجام این هدف و مقصد شوم برمی‌آیند و چگونه می‌توانند نام مبارک پیامبر اسلام را زیر انبوه دروغ‌های بزرگ و تهمت‌های ناروا مدفون سازند! البته اگر قیام حسینی نبود و اگر کوشش‌های امامان اهل بیت نبود، این طرح‌های خطرناک موفقانه اجرا می‌گشت و به هدف خویش می‌رسید. اما خون پاک شهیدان گلگون کفن کربلا و رنج‌های فراوان اهل بیت پیامبر، پیامبری آن حضرت را که می‌رفت اصولاً نابود شود، دوباره زنده ساخت» (عسکری، ۱۳۹۷: ۲۰۶/۱).

در یک جمله می‌توان گفت که پدیده جعل حدیث آثار مخربی در متون دینی ایجاد می‌کرد که از آن جمله می‌توان به مواردی نظیر: دشواری دستیابی به احادیث صحیح، نفی احادیث صحیح به بهانه جعل زدایی، شکل‌گیری جریان‌های فکری مختلف، محرومیت مردم از اهل بیت علیهم‌السلام، و در نهایت مخدوش کردن چهره اسلام ناب محمدی اشاره کرد (معارف، ۱۳۷۷: ۹۸).

بررسی و تحلیل اهداف جعل حدیث در عصر بنی امیه

درباره این موضوع که امویان از چه راه‌هایی به جعل حدیث دست می‌زدند، توجه به دو نکته مهم است. نکته اول: انواع جعل حدیث است که در این مورد باید گفت که گاه حدیثی به‌طور کامل جعل می‌شد و به پیامبر و امامان نسبت داده می‌شد؛ گاه الفاظی به حدیث افزوده می‌شد؛ و گاهی هم الفاظ حدیث را تغییر می‌دادند (رفیعی، ۱۳۸۴: ۱۶۲-۱۶۶).

نکته دوم: شناخت جعل‌کنندگان حدیث است که در این مورد امیرالمومنین علیه‌السلام به نکته مهمی اشاره می‌فرماید. حضرت، ناقلان و راویان حدیث را در چهار قسم دسته‌بندی می‌کند:

۱. منافقی که اظهار می‌کند نقاب اسلام را به چهره زده و عمداً به پیامبر دروغ می‌بندد. اگر مردم می‌دانستند که این شخص منافق و دروغگو است، از او قبول نمی‌کردند و تصدیقش نمی‌نمودند [اما چون از واقعیت او آگاه نیستند] می‌گویند: وی از صحابه رسول خدا است و پیامبر را دیده از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است؛ به همین دلیل به گفته‌اش ترتیب اثر می‌دهند.

۲. کسی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی شنیده اما آن را درست حفظ نکرده بلکه در آن اشتباه نموده است؛ ولی عمداً به آن حضرت دروغ نبسته. آنچه در اختیار دارد روایت می‌کند و به آن عمل می‌نماید و می‌گوید: من از پیامبر آن را شنیده‌ام. اگر مسلمانان می‌دانستند اشتباه کرده، از او نمی‌پذیرفتند. خودش هم اگر توجه پیدا می‌کرد که در آن اشتباه واقع شده، آن را رها می‌ساخت و مورد عمل قرار نمی‌داد.



۳. کسی که شنیده پیامبر به چیزی امر فرموده ولی بعداً از آن نهی نموده و او نهی آن حضرت را نشنیده است یا اینکه نهی رسول خدا ﷺ را شنیده ولی از امری که بعداً نموده است، بی اطلاع مانده. این شخص در حقیقت منسوخ را فراگرفته اما ناسخ را نشنیده و حفظ نکرده است.

۴. کسی که نه دروغ به خدا بسته و نه بر پیامبرش و از خوف خدا و برای تعظیم پیامبرش ﷺ دروغ را دشمن می‌دارد و نیز در آنچه شنیده اشتباهی برایش پیش نیامده است بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است. آن چنان که شنیده بدون کم و زیاد نقل کند (دستی، ۱۳۸۰: ۴۳۳).

به نظر می‌رسد که جاعلین حدیث در دوره حکومت امویان، همان دسته اولی باشند که امام بدان اشاره کرده‌اند. در مورد اسامی جاعلین حدیث که به عنوان ابزارهای در دست امویان جهت تخریب فرهنگ مکتب اهل بیت بوده‌اند، باید تحقیق مجزایی را انجام داد.

با این توضیحات اکنون به این پرسش پاسخ خواهیم داد که امویان در جعل حدیث به چه سیاست‌هایی دست زدند و گونه‌های جعل حدیث توسط امویان چگونه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان در یک نگاه کلی به چهار گونه اشاره نمود: ۱. زیر سوال بردن اعتقادات و اصول، مانند توحید و نبوت؛ ۲. تقدس‌زایی برای خود و اجداد خود؛ ۳. جعل حدیث در فضایل دیگر صحابه که به بهانه همانندسازی آنان با اهل بیت ﷺ، حدیث جعل می‌کردند؛ ۴. مذمت و تخریب چهره اهل بیت و شیعیان.

۱. قداست‌زدایی از اعتقادات

یکی از جنبه‌های جعل حدیث توسط امویان، قداست‌زدایی از اعتقادات بود که توسط جاعلین حدیثی مانند ابوهریره و به نقل از پیامبر بیان می‌شد. از ابوهریره نقل شده است که «از رسول خدا پرسیده شد: خدا از چیست؟ فرمود: از آبی تلخ، نه از زمین و نه از آسمان، اسبی آفرید و آن را دواند تا عرق کرد، خود را از آن عرق آفرید» (ابن جوزی، ۱۴۱۸: ۲، ۱۰۵). در جایی دیگر نیز ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند خشمگین می‌شود، وحی را به زبان عربی می‌فرستد و وقتی که خشنود است، وحی را به زبان فارسی می‌فرستد» (ابن جوزی، ۱۴۱۸: ۳۰۹/۲).

در مورد انبیاء الهی نیز از این دست احادیث جعلی دیده می‌شد. ابوهریره از رسول اکرم نقل می‌کند که فرمود: «خداوند آدم ﷺ را با شصت ذراع طول آفرید... هرکس داخل بهشت شود، همانند آدم ﷺ طول او شصت ذراع است» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۱۱۳۹). همچنین او در جایی دیگر از رسول اکرم نقل می‌کند که فرمود: «ابراهیم ﷺ دروغ نگفت مگر در سه مورد که همه این موارد برای خدا بود. اول؛ گفت: من بیمارم، در حالی که بیمار نبود. دوم؛ در جایی دیگر گفت که بلکه این بزرگشان آن را انجام داده است و دروغ سوم درباره ساره بود که گفت: او خواهر من است» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۲۱/۴؛ بخاری، ۲۰۱۰: ۳۹۹).

حدیث جعلی دیگری که ابوهیره نقل کرده است، در مورد ایوب پیامبر است که با استناد جعلی به سخن پیامبر می‌گوید: «هنگامی که ایوب با بدن برهنه مشغول شستن خود بود، ملخ‌هایی طلایی بر او فرو ریختند. ایوب هم آنان را جمع‌آوری می‌کرد. خداوند به او ندا داد: آیا من تو را از آنچه می‌بینی بی‌نیاز نکردم؟ گفت: به عزت قسم اینگونه است اما هیچ‌گاه از برکت بی‌نیاز نیستم» (بخاری، ۲۰۱۰: ۴۰۴).

همچنین روایاتی از ابوهیره به نقل از پیامبر آمده است که در این روایات جریان سیلی زدن حضرت موسی بر گونه عزرائیل (بخاری، ۲۰۱۰: ۴۰۷) و مواردی از این دست که با مقام پیامبری و عصمت منافات دارد، نقل شده است.

۲. تقدس‌زدایی برای امویان

یکی دیگر از جنبه‌های جعل حدیث توسط امویان، ساختن احادیثی دروغین برای قداست‌بخشی به خود بود. امویان و به ویژه معاویه برای مشروعیت‌بخشی به خود و جلب نظر شامیان، احادیثی را از پیامبر اسلام جعل کردند تا بر قداست سرزمین و مردمان آن تأکید کنند. احادیثی مانند بهترین پناهگاه بودن سرزمین شام برای مسلمانان در هنگامه فتنه (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۳۱/۱)، تقدس سرزمین شام (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۷۲/۴)، ایمان بی‌نظیر مردم شام (ابن سفیان فسوی، ۱۴۰۱: ۹۰/۲) و مانند آن بر همین اساس جعل شد.^۱ البته مقدس‌سازی سرزمین شام مقدمه‌ای برای قداست‌زدایی خود امویان بود. بعدها و با استقرار حکومت امویان در شام، آنان این خط فکری را به صورت جدی دنبال کردند. معاویه با دادن القاب فراوان به خود مانند خال المومنین و...، کوشید تا سخنان پیامبر درباره خودش را بایکوت کند و خود را از خاندان همسر پیامبر به شمار آورد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۱۳/۱۴).

در این مورد می‌توان به موارد فراوانی اشاره کرد، اما با توجه به مجال لنوک، به چند نمونه اشاره می‌کنیم. معاویه می‌گوید: «پیامبر ﷺ به من گفت: زمانی که پادشاه شدی تقوا پیشه کن و با عدالت برخورد کن» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۰۸/۵۹-۱۱۰). معاویه در سخنانی در شام مدعی شد: «ای مردم، رسول خدا ﷺ فرمود: تو بزودی بعد از من به خلافت خواهی رسید. پس سرزمین مقدس را برای پایگاه حکومت خود انتخاب کن؛ چون ابدال (ابدال جمع بدل به معنای شریف و کریم است و به گروهی از اولیا که جهان به وجود ایشان پایدار است اطلاق می‌شود) در آن سرزمینند» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۷۲/۴). در صحیح مسلم نیز در روایتی که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است،

۱. محمود ابوریه در کتاب «اضواء علی السنه المحمديه او دفاع عن الحدیث» از ص ۱۹۵ الی ۲۰۳ تفصیلاً این احادیث جعلی را ذکر کرده است.



آمده: «پس از من حاکمانی هستند که راه مرا نمی‌پویند و به سنت من عمل نمی‌کنند. مردمانی از میان آنان برمی‌خیزند که صورت انسانی و دل شیطانی دارند. (راوی می‌گوید) پرسیدم: اگر آن روزگار را درک کردم، چه کنم؟ فرمود: گوش به فرمان و مطیع فرمانروایت باش حتی اگر بر پشتت زد و دارایی‌ات را گرفت، باید گوش به فرمان باشی و اطاعت کنی» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۷۷۲).

در این راه، دستگاه تبلیغاتی امویان و محدثان درباری نیز به میدان آمدند. «تمیم داری» نامه‌ای جعلی از پیامبر ارائه کرد که پیامبر در آن نامه، چند قریه شام را به معاویه داده بود. در این نامه آمده است: «این است آنچه که محمد، رسول خدا، به تمیم داری و یارانش عطا کرده است. من بیت عینون، حبرون، مرطوم و بیت ابراهیم را با آنچه در این قریه‌ها هست، به شما عطا کردم، از درخت و حیوان و انسان. این عطیه، عطیه‌ای قطعی است و قابل فسخ نیست. من آن را به خودشان و بازماندگان و فرزندان‌شان، برای همیشه تفیذ و تسلیم نمودم. أبو بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب، شاهد بر این مطلب هستند» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۶۶/۱۱).

از ابوهریره نیز نقل شده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت: خداوند سه کس را امین و وحی خویش گردانیده است؛ من، جبرئیل و معاویه» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۳۵/۲۷؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵: ۲۴۱/۱). همچنین ابوهریره با جعل روایتی مدعی شد که پیامبر خدا به معاویه تیری داد و فرمود: «این تیر را بگیر تا مرا در بهشت ببینی و برگردانی» (ابوریه، ۱۳۸۸: ۳۱۷). در پاره‌ای از مواقع هم با تغییر در روایت، برای امویان قداست‌زایی می‌کردند. به عنوان نمونه در حدیثی آمده است: «إذا رأیتم معاویة علی منبری فاقبلوه» هرگاه مشاهده کردید معاویه بر منبر سخن می‌گوید، او را پذیرا شوید؛ زیرا وی درست‌کار و معتمد است. گفته‌اند این حدیث در واقع در ذم معاویه بوده و در آن عبارت «فاقبلوه» (او را بکشید) به «فاقبلوه» (او را پذیرا شوید)، تبدیل شده است (رفیعی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

یکی دیگر از احادیث جعلی که برای معاویه ساخته شد این است که پیامبر فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و با او قلمی از طلای خالص بود و گفت: خدای علی اعلی بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: حبیب من این قلم را از بالای عرش برای معاویه بن ابی سفیان هدیه فرستادم، آن را به او برسان و به او دستور بده آیه الکرسی را با خط خودش به این قلم بنویسد و بعد از نوشتن و نقطه‌گذاری، آن را بر تو عرضه کند که من برای او ثوابی برابر با هر کسی که آن را تا روز قیامت می‌خواند قرار داده‌ام» (سیوطی، ۱۴۰۳: ۴۱۴/۱). از عباده بن صامت نیز نقل شده که خداوند به پیامبر اسلام وحی کرد که معاویه را به عنوان نویسنده خود برگزین زیرا او امین مورد اعتمادی است (سیوطی، ۱۴۰۳: ۴۲۰/۱).

امویان و به ویژه معاویه در حالی با جعل حدیث از پیامبر درباره خود در صدد قداستزایی برای خود بوده‌اند که در واقع هیچ‌گونه اعتقادی به پیامبر و احادیث ایشان نداشتند. به تعبیر ابن تیمیه: «گروهی برای معاویه فضائلی را جعل کردند و از پیامبر درباره فضائل او احادیثی روایت کردند که همه آن‌ها دروغ است» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۲۰۷/۲).

علامه امینی در الغدير، با ذکر این نکته که «معاویه احادیث پیامبر را مسخره می‌کند»، به ذکر نمونه‌ای از توهین‌های معاویه نسبت به احادیث پیامبر پرداخته و می‌نویسد: «وقتی سعد بن ابی وقاص - یکی از ده نفری که می‌گویند مژده بهشت یافته‌اند - برای او احادیثی را که از پیامبر ﷺ درباره علی عليه السلام شنیده است نقل می‌کند و معترضانه برمی‌خیزد برود، معاویه به عنوان مسخرگی اخراج ریح می‌کند و چون ابوذر غفاری - آن راستگو بزرگ - گفته پیامبر ﷺ که «معاویه در آتش خواهد بود» را برایش متذکر می‌شود، خنده‌ای سر می‌دهد و دستور می‌دهد تا او را زندانی کنند» (امینی، ۱۳۸۷: ۱۲۷/۲۰).

در مورد تلاش امویان به ویژه معاویه در قداستزایی برای خود، موارد دیگری نیز وجود دارد که به سبب فقدان مجال بدان‌ها نمی‌پردازیم.^۱

۳. فضیلت‌بخشی برای دیگر صحابه

هدف دیگر امویان از جعل حدیث، فضیلت‌بخشی به دیگر صحابه به بهانه همانندسازی آنان با اهل بیت و یا برتر دانستن آنان بود. آنان جهت فضیلت‌تراشی برای شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، روایاتی به پیامبر منسوب کردند که حتی افرادی را شامل می‌شد که پس از حضرت به دنیا آمدند (سبحانی، ۱۳۷۸: ۹۵/۱). ابن عرفه مشهور به «نفظویه» می‌گوید: «بیشتر احادیثی که در فضایل صحابه جعل شد، در دوران بنی امیه و برای نزدیک شدن به آنها ساخته شد؛ زیرا آنها گمان می‌کردند که با این کار بینی بنی‌هاشم را به خاک می‌مالند» (ابن ابی‌الحلید، ۱۳۷۸: ۴۶/۱۱). معاویه با صدور بخشنامه‌ای دستور داده بود تا در فضایل خلفای سه‌گانه هر چه حدیث وجود دارد، گردآوری شود (ابن ابی‌الحلید، ۱۳۷۸: ۴۵/۱۱). فرمان معاویه بر مردم خوانده شد و به دنبال آن، اخبار فراوانی در مناقب صحابه، به دروغ و جعل نقل شد.

مردم در این زمینه جدیت فراوان کردند، تا آن‌گاه که این روایات به منابع بلاد اسلام نیز راه یافت و به معلمان مکتب‌خانه‌ها نیز رسید و آنها به بچه‌های خردسال و نوجوانان آموختند. تا آنجا که این روایات

۱. در این مورد به عنوان نمونه می‌توان مراجعه کرد به: شوکانی، ۱۴۱۵: ۴۰۳-۴۰۷.



جعلی را چون قرآن کریم پذیرا شلسند و از آنجا به میان زنان و دختران در خلنه و خدمتکاران و غلامان رفت. این احادیث را مرد خانه از منابر رسمی و در خطبه‌های نماز جمعه می‌شنید و به خانه می‌رفت و برای زن و دختر و فرزندان و خدمتکارانش بازگو می‌کرد (عسکری، ۱۳۹۷: ۴۰۵/۱). ده‌ها روایت از سوی امویان و طرفداران خلیفه اول و دوم به ویژه خلیفه سوم برای شخصیت‌سازی آنان در افکار عمومی و مقابله با امیرالمومنین، ساخته شد (معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۴۳). معاویه از روایانی که در فضیلت عثمان و دیگر صحابه و عیب‌جویی از امام علی علیه السلام حدیث جعل می‌کردند، حمایت می‌کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۴۵/۱).

او برای تخفیف مقام علی علیه السلام، حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «انا مدینة العلم و علی بابها» (الصالحی الشامی، ۱۴۱۴: ۵۰۹/۱) را توسط جاعلین حدیث به حدیث «انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفا و علی بابها؛ من شهر دانشم و ابوبکر پایه آن، عمر دیوار آن، عثمان سقف آن و علی علیه السلام دروازه آن است»، جعل کرد (ابن حجر الهیتمی، ۱۳۸۵: ۳۴). معاویه در مقابل حدیث اخوت^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جعل کرد که فرموده است: «اگر خلیلی برای خود انتخاب می‌کردم، همانا ابوبکر بود.» همچنین در برابر حدیث «سدالابواب» حدیث «خوخه»^۲ را جعل کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۴۹/۱).

در جعل این احادیث باز هم نقش ابوهیره محوری بوده است. در این مورد به چند مورد از احادیث ساخته شده او درباره خلفا اشاره می‌شود که به ادعای او از پیامبر نقل شده است. به ادعای ابوهیره پیامبر فرموده است: «در میان کسانی که قبل از شما از بنی اسرائیل بودند، مردانی زندگی می‌کردند بی آنکه از پیامبران باشند (از سوی خداوند) سخن می‌گفتند و اگر از امت من کسی از آنها باشد، عمر است» (بخاری، ۲۰۱۰: ۴۳۷). همچنین از او نقل شده است که رسول خدا فرمود: «برای هر پیامبری دوستی از امتش است و دوست من عثمان است» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۲۵/۳۹). در جایی دیگر نیز می‌گوید که روزی به حضور رقیه دختر رسول خدا و همسر عثمان رسید و او در همان حالی که شانه به

۱. رسول خدا بعد از حدود پنج ماه از هجرت به مدینه بین نود نفر از مهاجرین و انصار برادری برقرار نمود. هنگامی که حضرت علی (ع) متوجه شد که بین همه اصحاب برادری ایجاد شده و بین ایشان و کسی پیمان برادری برقرار نشده است، به رسول خدا عرض کرد: ای رسول خدا، بین همه اصحاب برادری ایجاد کردید و مرا با کسی برادر نمودید؟ رسول خدا در پاسخ فرمودند: «قسم به خدایی که جان من در دست اوست من (پیمان برادری) تو را به تاخیر نینداختم و بین تو و کسی پیمان برادری برقرار نساختم جز اینکه تو را برای خودم نگاه داشتم، تو برادر و وصی و وارث من هستی.

۲. از رسول خدا نقل شده است که فرمود: «... از جانب من هر پنجره کوچک که به مسجد باز است ببندید به جز پنجره کوچک ابوبکر.»



دستش بود، به ابوهریره گفت: «پیامبر خدا چند لحظه قبل از نزدم رفت. من موهایش را شالنه کردم. ایشان از من پرسید: عثمان را چگونه می‌یابی؟ گفتم خوب است. فرمود: او را تکریم کن که شبیه‌ترین یارانم به من از نظر خُلق و خو است» (طبرانی، ۱۴۰۴: ۷۷/۱).

۴. نفی فضیلت و تخفیف مقام اهل بیت و پیروان آنان

وجه دیگری از سیاست جعل حدیث توسط امویان، نفی فضیلت و تخفیف مقام اهل بیت و شیعیان بود. این اقدام به منظور ایجاد تنفر در دل مردم نسبت به خاندان رسالت صورت می‌گرفت. امام باقر علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «برخی علیه ما سخنان دروغ می‌سازند تا از این طریق نسبت به ما تنفر و کینه در دل‌ها ایجاد کنند» (کشی، ۱۳۶۳: ۴۹۱/۲). در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام نیز آمده است که در این مورد می‌فرماید: «دروغ‌گویان و منکران فضیلت ما برای دروغ و انکار خود، دستاویزی هم یافتند و آن تقرب جستن به دوستان خود و حاکمان و قاضیان بدسرشت و کارگزاران ناستوده در هر شهر و دیار بود؛ برای آنان احادیث ساختگی و دروغ روایت کردند و از ما چیزهایی نقل نمودند که نه ما گفته بودیم و نه انجام داده بودیم. این کار به سبب آن بود که کینه مردم را علیه ما برانگیزند. و زمان رواج و اوج این عمل، به روزگار معاویه و پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود» (ابن ابی الحلید، ۱۳۷۸: ۴۳/۱).

علامه عسکری در این مورد می‌نویسد: «سینه معاویه، از شهرت عام نام پیامبر - که برادر و دایی و جدّ و دیگر خویشانش را در جنگ بدر به خاک هلاکت انداخته بود - چون کانونی از آتش شعله‌ور بود. او می‌خواست این نام را دفن کند. برای رسیدن به این مقصود، دو برنامه داشت: طرح اول معاویه، در این جمله خلاصه می‌گشت: «حتّی یک تن هم از بنی‌هاشم نباید زنده بماند.» و طرح دوم، ساخت آن دسته از روایاتی بود که در آن شخصیت پیامبر شکسته می‌شد و فضیلتی برای سران مکتب خلفا در آن نبود» (عسکری، ۱۳۹۷: ۵۹۹/۱). با نگاهی به انبوه احادیث جعلی در این مورد که در دو کتاب مهم حدیثی اهل سنت یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، بیش از هر چیز این واقعیت تلخ به چشم می‌خورد که دستگاه حدیث‌ساز امویان ابتدا پیامبر اسلام را هدف هتک مقام قرار داده و پس از آن به سراغ ائمه و اصحاب خاص ایشان رفتند. در این میان به چند روایت جعلی از ابوهریره به نقل از پیامبر اشاره می‌کنیم:

۱. ابن سیرین از ابوهریره نقل می‌کند که روزی پیامبر در هنگامه نماز جماعت، رکعات را کمتر خواند و بعد از نماز، سجده سهو به جا آورد (بخاری، ۲۰۱۰: ۶۹؛ ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۲۲۹).



۲. ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر اسلام به پیشگاه خداوند عرضه داشت: خدایا! محمد ﷺ هم یکی از افراد بشر است و مانند سایر افراد غضبناک می‌شود و من با تو پیمان بسته‌ام و مسلماً پیمان مرا نخواهی شکست که من هر مومنی را اذیت کنم یا فحش به او بدهم یا لعنتش کنم و یا تازیانه‌اش بزنم، این عمل را کفاره گناهان او و وسیله تقرب وی به درگاهت قرار بده (بخاری، ۲۰۱۰: ۷۵۵).
۳. ابوهریره همچنین مدعی می‌شود که در سفری، همراه پیامبر بود و حضرت تا طلوع آفتاب در خواب بود تا اینکه نمازش قضا شد (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۲۶۸).
۴. از او نقل شده است که روزی پیامبر برای انجام نماز جماعت حاضر شده بود ولی پادش آمد که در حال جنابت است. به خانه رفته و غسل کرد و سر نماز حاضر شد در حالی که از سرش قطرات آب می‌چکید (بخاری، ۲۰۱۰: ۴۴).
۵. ابوهریره مدعی شده بود که: «علی رضی الله عنه با آنکه همسری مانند فاطمه رضی الله عنها داشت، در زمان پیامبر از دختر ابوجهل که از سران مشرکین بود، خواستگاری کرد. پیامبر از این کار به شدت عصبانی شد و فرمود: فاطمه پاره تن من است. هر کسی او را آزار دهد مرا آزرده است. اگر علی رضی الله عنه دختر ابوجهل را می‌خواهد، از دختر من جدا شود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۶۴/۴).
۶. ابوهریره در تفسیر حدیث یوم الدار^۱ مدعی می‌شود: «وقتی آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، پیامبر فرمود: ای قریشیان! خویشتان را از خداوند خود باز خرید کنید، من برای شما در درگاه خداوند کاری نمی‌توانم کرد. ای فرزندان عبدالمطلب! من برای شما کاری نمی‌توانم کرد. ای عباس بن عبدالمطلب! من برای تو کاری نمی‌توانم کرد. ای صفیه (عمه پیامبر خدا)! من کاری برای تو نمی‌توانم کرد. ای فاطمه! دختر محمد، هر چه می‌خواهی از من بخواه، اما من در نزد خداوند برای تو کاری نمی‌توانم کرد» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۱۱۳).
- کثرت نقل احادیث جعلی از پیامبر توسط ابوهریره، خود معلول حدیث جعلی دیگری بود که از رسول اکرم روایت کرده بود. ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر اسلام به او فرمود: اگر کسی برای خوشایند خداوند، حدیثی را بگوید، گویا خودم گفته‌ام گرچه من نگفته باشم (ابوریه، ۱۳۸۸: ۲۹۹). این حدیث جعلی در واقع راهگشای مشروعیت جعل حدیث و گسترش آن بود.

۱. با نزول آیه انذار در سال سوم بعثت، پیامبر(ص) به علی(ع) دستور داد غذایی فراهم کند و فرزندان عبدالمطلب را به میهمانی فراخواند تا در این جلسه فرمان الهی را اجرا و آنان را به اسلام دعوت کند. در این جلسه علی(ع)، از سوی پیامبر اسلام به عنوان برادر، وصی و جانشین ایشان انتخاب شدند.

افزون بر ابوهریره، احادیث جعلی دیگری نیز بر ضد پیامبر اکرم ساخته شد. از عایشه نقل شده است که یک زن از زنان انصار ازدواج کرده بود و ما به مجلس عروسی او رفته بودیم. پس از بازگشت، پیامبر فرمود: «آیا ساز و آوازی به همراه نداشتید که در این مجلس مورد استفاده قرار گیرد؟! انصار از ساز و آواز مسرور و شادمان می‌شوند، چرا نباید آوازه‌خوان به همراه داشته باشید؟» (بخاری، ۲۰۱۰: ۶۳۲). عمرو عاص نیز از رسول خدا نقل کرده که فرمود: «اولیای من آل ابوطالب نیستند، بلکه ولی من خدا و مومنان صالح خواهند بود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۴۲/۱۱). همچنین، حکومت اموی با تطمیع انس بن مالک، او را وادار به این حدیث جعلی کرد که: «پیامبر دست مردی را با میخ به دیوار کوبید» (شیخ صدوق، ۱۴۰۸: ۲۲۷/۲). در این مورد در صحیحین نیز آمده است که انس بن مالک به رسول خدا ﷺ نسبت داد که ایشان افزون بر قطع دست و پا، بر چشمان مفسدان «عرینه» میل داغ کشید و آنان را با این وضعیت دردناک در دره‌ای رها کرد تا جان دادند (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۶۹۲). همچنین از زهری روایت کرده‌اند که مدتی وحی از پیامبر خدا قطع شد و سخت غمگین شد و بر قله کوه‌های بلند رفت که خود را بیندازد و چون به بالای کوه می‌رفت جبرئیل بر او نمایان شد و می‌گفت: «تو پیامبر خدایی» و دلش آرام می‌گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۸۵۳/۳). جالب اینکه خود معاویه نسبت به احادیثی که از پیامبر نقل می‌شد، به شدت سوءظن داشت. به عنوان نمونه وقتی سعد بن ابی وقاص، حدیث معروف پیامبر: «علی مع الحق و الحق مع علی» را قرئت کرد، معاویه آن را نپذیرفت و خواهان شاهی بر این حدیث شد. سعد نیز امسلمه را به عنوان شاهد آورد و امسلمه نیز آن را تأیید کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۶۱/۲۰).

هدف بعدی جاعلین حدیث و محدثان دربار بنی امیه متوجه خاندان پیامبر به ویژه امیرالمومنین ﷺ بود. صدها حدیث بر ضد علی ﷺ ساخته شد تا بلکه شأن و مقام ایشان را پایین بیاورند. یک نمونه از این احادیث از محمد بن شهاب زهری نقل شده که می‌گوید رسول خدا یکبار شبانه وارد خانه علی ﷺ و فاطمه ﷺ شد و فرمود: آیا نماز نمی‌خوانید؟ علی ﷺ گفت: اختیار ما دست خداست اگر بخواهد، ما را (برای این کار) برمی‌انگیزد. رسول خدا با شنیدن این سخن چیزی نگفت و برگشت. در این هنگام علی ﷺ شنید که پیامبر به ران خود می‌زند و می‌گوید: انسان بیش از هر چیز به جدل می‌پردازد (بخاری، ۲۰۱۰: ۱۳۸؛ اصفهانی، ۱۴۰۷: ۱۴۳/۳).

معاویه در نامه‌ای به کارگزاران خود نوشته بود که: «امان را از کسی که در مورد ابوتراب و خاندان او حدیثی نقل کند، برداشته است» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۵۶/۴). ابن هلال ثقفی می‌نویسد: «معاویه ابوهریره را وادار کرد که روایات زشتی درباره علی ﷺ جعل کند و در میان مردم انتشار دهد» (ابن



هلال ثقفی، ۱۳۷۳: ۳۸۳). معاویه همچنین حدیث منزلت که پیامبر در وصف جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام او را مانند جایگاه هارون برای موسی تعبیر کرده بود،^۱ کلمه هارون را تبدیل به قارون کرد و جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر را مانند نسبت قارون به موسی ذکر کرد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۶۲/۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۴۹/۱۲).

عروه بن زبیر نیز از عایشه نقل کرده است که پیامبر فرمود: «علی علیه السلام به غیر دین او خواهد مرد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۶۴/۴). ابوهریره هنگام ورود معاویه به کوفه با وی همراهی می‌کرد. هنگامی که وارد مسجد کوفه شدند، ابوهریره در میان مردم فریاد برآورد: «ای اهل عراق، آیا گمان می‌کنید بر رسول خدا دروغ می‌بندم و خود را در آتش می‌سوزانم؟ به خدا سوگند از رسول اکرم شنیدم فرمودند: هر پیامبری حرمی دارد و حرم من هم مدینه می‌باشد. هر کس در مدینه فتنه‌ای برپا کند و حادثه بیافریند، لعنت خداوند و رسول و مردم شامل او می‌گردد. من اکنون گواهی می‌دهم که علی بن ابی‌طالب در مدینه فساد کرد و فتنه راه انداخت.» هنگامی که این سخن به معاویه رسید، او را پاداش داد و بر احسان خود افزود، و بعد هم او را حاکم مدینه کرد (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۳: ۳۸۳).

ابن قتیبه نیز در این مورد می‌نویسد: «بسیاری از محدثان از نقل فضایل آن حضرت و بیان آنچه لازم است درباره ایشان بگویند، خودداری کردند در حالی که همه آن احادیث صحیح بودند. فرزندش حسین را خارجی و خون او را حلال دانستند..... بسیاری از محدثان از یاد کردن علی و نقل احادیث و فضایل او اجتناب می‌کردند و در عین حال آن‌گونه در گردآوری فضائل عمروعاص و معاویه اهتمام می‌ورزیدند که تو گویی در حال جمع‌آوری و نقل فضائل شخصی مانند علی هستند و نه اشخاصی مانند عمروعاص و معاویه... آنان به این ترتیب از روی جهل خود، حق علی را پایمال کردند» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۲: ۵۴-۵۶).

در مورد امامان دیگر به ویژه حسنین علیه السلام نیز این مسئله رواج داشته است. جعالان وابسته به امویان، حدیث مشهور و معتبر پیامبر اکرم در فضیلت حسنین علیه السلام مبنی بر «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» را با جعل حدیثی از زبان امیرالمؤمنین مبنی بر «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أبو بكر و عمر سید كهول أهل الجنة و الآخِرین إلا النَّبیین و المرسلین.» أبو بكر و عمر، آقای پیر مردان بهشت هستند، از اولین و آخرین مگر انبیا و مرسلین، عوض کردند (ابن یزید قزوینی، ۱۴۱۵: ۴۸/۱-۴۹). همچنین یکی از عالمان درباری وابسته به امویان گفته بود که «حسین با شمشیر جدش کشته شد» (مقرم، ۱۳۸۴: ۴۲۲) یعنی اینکه امام به حکم دین جدش کشته شده است.

۱. «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

افزون بر این، قداست‌زدایی از بستگان درجه یک و مورد تأیید پیامبر و اهل بیت نظیر جناب حمزه و جناب ابوطالب نیز در دستور کار جاعلین حدیث قرار گرفته بود تا جایی که عمروعاص می‌گوید: از پیامبر اکرم شنیدم که با صدای رسا می‌فرمود: «آل ابی فلان (ابی طالب) دوستان من نیستند، دوستان من تنها خداوند و مؤمنین صالح می‌باشند» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۱۱۵). در این مورد می‌توان به دو نمونه اشاره کرد. به عنوان مثال محمد بن شهاب زهری جریانی را از زبان علی رضی الله عنه نقل می‌کند که روزی حضرت به نزد رسول خدا شکایت برد که جناب حمزه در حال مستی و در حالی که با جمعی از انصار مشغول شراب‌خواری بوده و کنیز آوازه‌خوانی برای آنان می‌خوانده، شتر علی رضی الله عنه را کشت و جگرش را بیرون کشید. پیامبر برای توبیخ حمزه به منزل او رفت ولی وقتی وارد منزل او شد دید که حمزه مست است و چشمانش سرخ شده است. پیامبر که مستی حمزه را دید به عقب برگشت و منزل را ترک کرد (اصبهانی، ۱۴۰۷: ۱۴۴/۳).

همچنین اتهام شرک به جناب ابوطالب نیز از نقشه‌های بنی‌امیه در راستای تخریب چهره درخشان امیرمؤمنان رضی الله عنه و منحرف کردن افکار عمومی نسبت به پیشینه خاندان اموی به شمار می‌آمد. در این حدیث جعلی آمده است: «نزد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمویش ابوطالب سخن به میان آمد، فرمود: شاید در روز قیامت شفاعت من به او (ابوطالب) سودی رساند. پس در گودالی از آتش قرار می‌گیرد که گودی آن تا برآمدگی پاهای وی می‌رسد به طوری که مغز او به جوش می‌آید» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۹: ۱۱۵). این روایت از ساخته‌ها و افتراات مغیره بن شعبه، استاندار معاویه در کوفه است.

در نقد این روایات می‌توان صفحات فراوانی نوشت و پاسخ داد. از آنجایی که بنای نقد این روایات جعلی را بناداریم و در این مورد می‌توان به دو کتاب الغدیر اثر علامه امینی و نقش ائمه در احیاء دین اثر علامه عسکری مراجعه کرد، اما در مجموع می‌توان به این نتیجه رسید که امویان تمام ظرفیت خود را به میدان آوردند تا بلکه با قداست‌زدایی از ائمه به وسیله جعل حدیث، به زعم خود، شأن و مقام آنان را پایین بیاورند. البته در این مورد گفتنی است که این تنها امویان نبودند که به جعل حدیث می‌پرداختند. در این میان، جاعلین حدیثی نیز وجود دارند که حدیث را یکی از وسایلی قرار دادند تا برای تأیید افکار مورد نظر خود از آن استفاده کنند. فرقه‌های شیعی مانند کیسانیه، زیدیه، فطحیه و غالیان از همین دسته‌اند (معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۸۶). برخی از به ظاهر شیعیان، مانند: محمد بن مقلاص اسدی، مغیره بن سعید، بزیع بن موسی حائک، حرث شامی و... با نفوذ در بدنه شیعیان، به جعل حدیث می‌پرداختند (معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۸۶-۱۸۷). برخی دیگر نیز احادیثی را جعل می‌کردند که موجب تنفر مردم از امامان شیعه می‌شد (معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۸۹).



نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که سیاست جعل حدیث، سیاستی حساب‌شده از سوی امویان بر ضد اهل بیت به شمار می‌آمد. آنان از این سیاست به عنوان حربه‌ای دو سویه استفاده می‌کردند. از یک سو می‌کوشیدند تا با جعل و وضع حدیث به نفع خود، مشروعیت خودساخته و بدلی ساخته و به وسیله آن مقبولیت کسب کنند. سوی دیگر این حربه را نیز متوجه سرسخت‌ترین مخالفین خود یعنی مکتب اهل بیت ساختند. در واقع امویان به صورت همزمان، سیاست برتری‌بخشی به خود و تخفیف مقام اهل بیت را سرلوحه خود قرار دادند.

امویان برای تخفیف مقام اهل بیت قبل از هر چیز به دنبال نفی قداست از مقدسات و به ویژه رسول خدا ﷺ رفتند. پس از آن نیز با سیاست فضیلت‌بخشی برای دیگر صحابه به بهانه همانندسازی آنان با اهل بیت و یا برتر دانستن آنان، و همین‌طور نفی فضیلت و تخفیف مقام اهل بیت و شیعیان، نه تنها خود را بزرگ جلوه می‌دادند بلکه همزمان مقام مخالفین برجسته خود یعنی اهل بیت را نیز تخفیف می‌دادند تا بدین وسیله مسیر قیمومیت خود را هموار کنند. در واقع سیاست جعل حدیث، زمینه‌ای برای برتری‌بخشی کاذب برای خاندانی شد که غاصبانه خلافت را از آن خود کرده بودند.

فهرست منابع

١. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ق.
٢. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، علل الشرایع، بیروت: دار احیاء التراث، ١٤٠٨ق.
٣. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، تحقیق: محمد رشاد سالم، بی جا، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، ١٤٠٦ق.
٤. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، الموضوعات من الاحادیث المرفوعات، ریاض: مکتبة اضواء السلف، ١٤١٨ق.
٥. ابن حجاج نیشابوری، ابی الحسین مسلم، صحیح مسلم، ریاض: بیت الافکار الدولیة، ١٤١٩ق.
٦. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٩٩٥م.
٧. ابن حجر الهیتمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة: فی الرد اهل البدع و الزندقة، قاهره: مکتبه القاهره، ١٣٨٥ق.
٨. ابن حزم الاندلسی، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، به کوشش گروهی از علما، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٩. ابن سعد کاتب واقدی، محمد، الطبقات الکبری، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ١٣٧٤ش.
١٠. ابن سفیان فسوی، یعقوب، المعرفه و التاریخ، تصحیح: اکرم ضیاء العمری، بیروت: موسسه الرساله، ١٤٠١ق.
١١. ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله، تاریخ مدینه دمشق، محقق: عمرو بن غرامة العمری، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤١٥ق.
١٢. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیه والمشبهه، تحقیق: عمر بن محمود ابوعمر، ریاض: دارالرایه، ١٤١٢ق.



۱۳. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، قم: الرضی، ۱۳۷۳ش.
۱۴. ابن هلال ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه: عزیزالله عطاردی، بی‌جا، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ش.
۱۵. ابن یزید قزوینی، ابی عبدالله محمد، سنن ابن ماجه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۶. ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمدیه او دفاع عن الحدیث (سنت محمدی در گذر تاریخ)، ترجمه: سید محمود موسوی، قم: ذوی القربی، ۱۳۸۸ش.
۱۷. ابو عبید، قاسم بن سلام، النسب، به کوشش مریم محمد، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۸. احمدی میانی، علی، مکاتیب الرسول، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۹. الاصبهانی، ابو نعیم احمد بن عبد الله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیا، بیروت: دارالکتب العربی: چاپ پنجم، ۱۴۰۷ق.
۲۰. امینی، سید عبدالحسین، الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب، ترجمه: محمد باقر بهبودی، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۸۷ش.
۲۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، قاهره: دار ابن جوزی، ۲۰۱۰م.
۲۲. جمشیدی، اسدالله، تاریخ حدیث، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷ش.
۲۳. حسنی رازی، مرتضی بن داعی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به کوشش عباس اقبال، تهران: نشر امین التجار اصفهانی، ۱۳۱۳ش.
۲۴. حسینی جلالی، سید محمدرضا، تدوین السنه الشریفه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۶ش.
۲۵. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق: عطاء مصطفی عبدالقادر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۶. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم: انتشارات مشهور: چاپ پانزدهم، ۱۳۸۰ش.
۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.



۲۸. رفیعی محمدی، ناصر، درسنامه وضع حدیث، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ش.
۲۹. سباعی، مصطفی، السنه ومکانتها فی التشریح الاسلامی، قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۷ق.
۳۰. سبحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم: توحید، ۱۳۷۸ش.
۳۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، قم: مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، بیروت: دارالمعرفه للطباعه و النشر، ۱۴۰۳ق.
۳۳. شوکانی، محمد بن علی، الفوائد المجموعه فی الاحادیث الضعيفه والموضوعه، مکه: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۵ق.
۳۴. شهرستانی، سید علی، منع تدوین الحدیث اسباب و نتایج، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۳۵. الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۳۶. صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بیروت: مؤسسه النعمان، ۱۴۱۱ق.
۳۷. الطبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت: داراحیاء التراث العربی: چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۳۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر: چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.
۳۹. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم ﷺ (سیره صحیح پیامبر اعظم)، ترجمه: محمد سپهری، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ش.
۴۰. عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیای دین (مجموعه دوجلدی)، قم: مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، ۱۳۹۷ش.



۴۱. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، مصحح: مهدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۶۳ش.
۴۲. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدراية، قم: دلیل ما، ۱۳۸۵ش.
۴۳. محمد ابوزهو، محمد، الحدیث والمحدثون او عناية الامه الاسلاميه بالسنة النبويه، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۴ق.
۴۴. معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، تهران: امیرکبیر: چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
۴۵. معروف الحسنی، هاشم، الموضوعات فی الآثار والخبار (اخبار و آثار ساختگی)، ترجمه: حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۴۶. معین، مسعود، فرهنگ فارسی، تهران: آدنا: کتاب راه نو، ۱۳۸۱ش.
۱. مقرر، سیدعبدالرزاق، مقتل مقرر، قم: آل علی، ۱۳۸۴ش.



Bibliography

1. 'Āmilī, Seyyed Ja'far Murtadā, *Al-Ṣaḥīḥ Min Sīrat al-Nabī al-A'zam (The Authentic Biography of the Greatest Prophet)*, Translated by Moḥammad Ṣafīrī, Tehran: Sāzmān Intishārāt Pājuhishgāh Farhang wa Andīsha-ye Islāmī, 1391 SH (2012 CE).
2. 'Askarī, Seyyed Murtadā, *Naqsh al-A'immaḥ fī Iḥyā' al-Dīn (The Role of the Imāms in the Revival of Religion)*, 2-Volume set, Qom: Mu'assasah 'Ilmī-ye Farhangī 'Allāmah 'Askarī, 1397 SH (2018 CE).
3. Abū 'Ubayd, Qāsim bin Salām, *Al-Nasab (The Genealogy)*, Edited by Maryam Moḥammad, Beirut: Dār al-Fikr, 1410 AH (1990 CE).
4. Abū Rīyyah, Maḥmūd, *Aḍwā' 'alā al-Sunnah al-Moḥammadiyah aw Dafa' 'an al-Ḥadīth (Lights on the Mohammadan Sunnah or Defense of the Hadīth)*, Translated by Seyyed Maḥmūd Mūsawī, Qom: Dhū al-Qurbā, 1388 SH (2009 CE).
5. Abū Zahrā, Moḥammad, *Al-Ḥadīth wa al-Muḥaddithūn aw 'Ināyah al-Ummah al-Islāmīyah bi-l-Sunnah al-Nabawīyah (Hadīth and the Scholars of Hadīth or the Care of the Islamic Nation for the Prophetic Tradition)*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Arabī, 1404 AH (1984 CE).
6. Aḥmadī Mīyānī, 'Alī, *Makātīb al-Rasūl (The Letters of the Prophet)*, Qom: Dār al-Ḥadīth, 1419 AH (1999 CE).
7. Al-'Iṣbihānī (Isfahani), Abū Na'im Aḥmad bin 'Abdullāh, *Hilyat al-Awliyā' wa Ṭabaqāt al-'Aṣfiyā' (The Ornament of the Saints and the Classifications of the Pure Ones)*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Arabī, 5th Edition, 1407 AH (1987 CE).
8. Amīnī, Seyyed 'Abd al-Ḥusayn, *Al-Ghadīr fī al-Kitāb wa al-Sunnah wa al-Adab (Al-Ghadīr in the Book, the Sunnah, and the Literature)*, Translated by Moḥammad Bāqir Bahbūdī, Tehran: Bunyād Ba'that, 1387 SH (2008 CE).
9. Aṭ-Ṭabarānī, Sulaymān bin Aḥmad, *Al-Mu'jam al-Kabīr (The Great Lexicon)*, Edited by Ḥamdī 'Abd al-Majīd al-Salfī, Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī, 2nd Edition, 1404 AH (1984 CE).
10. Bukhārī, Moḥammad bin Ismā'īl, *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī (The Authentic Hadīth of Bukhārī)*, Cairo: Dār Ibn Jawzī, 2010 CE.
11. Dashtī, Moḥammad, *Tarjamah Nahj al-Balāghah (Translation of Nahj al-Balāghah)*, Qom: Intishārāt Mashhūr, 15th Edition, 1380 SH (2001 CE).
12. Ḥassanī Rāzī, Murtadā bin Dā'ī, *Tadhbīrat al-'Awām fī Ma'rifat Maqālāt al-'Anām (The Guide for the Common People in Understanding the Opinions of the People)*, Edited by 'Abbās Iqbāl, Tehran: Nashr Amīn al-Tujjār Isfahānī, 1313 SH (1934 CE).
13. Ḥusaynī Jalālī, Seyyed Moḥammad Rizā, *Tadwīn al-Sunnah al-Sharīfah (The Compilation of the Noble Sunnah)*, Qom: Daftar Tablīghāt Islāmī Ḥawzah-'Ilmīyah, 1376 SH (1997 CE).
14. Ibn 'Asākir, Abū al-Qāsim 'Alī bin al-Ḥassan bin Hibatullāh, *Tārīkh Madīnat Dimashq (The History of the City of Damascus)*, Edited by 'Amr bin Gharāmah al-'Amrī, Beirut: Dār al-Fikr li-l-Ṭibā'ah wa al-Nashr wa al-Tawzī', 1415 AH (1995 CE).
15. Ibn Abī al-Ḥadīd, 'Abd al-Ḥamīd bin Hibatullāh, *Sharḥ Nahj al-Balāghah (Commentary on Nahj al-Balāghah)*, Edited by Moḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm, Beirut: Dār Iḥyā' al-Kutub al-'Arabīyah, 1378 AH (1958 CE).

16. Ibn Bābawayh (Sheikh Ṣadūq), Moḥammad bin ‘Alī, *‘Ilal al-Sharā’i* (*The Reasons of the Islamic Laws*), Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth, 1408 AH (1988 CE).
17. Ibn Ḥajar al-‘Asqalānī, Aḥmad bin ‘Alī, *Lisān al-Mīzān* (*The Tongue on the Balance*), Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī, 1995 CE.
18. Ibn Ḥajar al-Haythamī, Aḥmad bin Moḥammad, *Al-Ṣawā’iq al-Muḥriqah: fī al-Radd ‘alā Ahl al-Bid‘ah wa al-Zandaqah* (*The Burning Thunderbolts: in Refuting the People of Innovation and Heresy*), Cairo: Maktabah al-Qāhirah, 1385 AH (1965 CE).
19. Ibn Ḥajjāj Nishābūrī, Abī al-Ḥusayn Muslim, *Ṣaḥīḥ Muslim* (*The Authentic Hadīth Written by Muslim*), Riyadh: Bayt al-Afkār al-Dawliyyah, 1419 AH (1999 CE).
20. Ibn Ḥazm al-Andalusī, ‘Alī bin Aḥmad, *Jamhara Anṣāb al-‘Arab* (*The Collection of the Genealogies of the Arabs*), Edited by a group of scholars, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyah, 1418 AH (1997 CE).
21. Ibn Hilāl Thaqafī, Abū Ishāq Ibrāhīm bin Moḥammad, *Al-Ghārāt* (*The Raids*), Translated by ‘Azīzullāh ‘Aṭarīdī, N.p.: Intishārāt ‘Aṭarīdī, 1373 SH (1994 CE).
22. Ibn Jawzī, Abū al-Faraj ‘Abd al-Raḥmān bin ‘Alī, *Al-Mawḍū‘āt min al-Aḥādīth al-Marfū‘ah* (*The Fabricated Traditions from the Elevation of Hadīth*), Riyadh: Maktabat Aḍwā’ al-Salaf, 1418 AH (1997 CE).
23. Ibn Qutaybah Dīnawarī, ‘Abdullāh bin Muslim, *Al-Ikhtilāf fī al-Lafz wa al-Radd ‘alā al-Jahmīyah wa al-Mushabbihah* (*Disagreements in Expression and Refutation of the Jahmīyah and the Anthropomorphists*), Edited by ‘Amr bin Maḥmūd Abū ‘Umar, Riyadh: Dār al-Rāyah, 1412 AH (1992 CE).
24. Ibn Qutaybah Dīnawarī, ‘Abdullāh bin Muslim, *Al-Ma‘ārif* (*The Knowledge / Sciences*), Edited by Tharwat ‘Ukāshah, Qom: al-Riḍā, 1373 SH (1994 CE).
25. Ibn Sa’d Kāṭib al-Wāqidī, Moḥammad, *Al-Ṭabaqāt al-Kubrā* (*The Major Classifications*), Translated by Maḥmūd Maḥdawī Dāmghānī, Tehran: Intishārāt Farhang wa Andīsesh, 1374 SH (1995 CE).
26. Ibn Sufyān Fisawī, Ya‘qūb, *Al-Ma‘rifah wa al-Tārīkh* (*The Knowledge and History*), Edited by Akram Ḍiyā’ al-‘Umarī, Beirut: Mū’assasah al-Risālah, 1401 AH (1981 CE).
27. Ibn Taymīyah, Aḥmad bin ‘Abd al-Ḥalīm, *Minḥāj al-Sunnah al-Nabawīyah fī Naqd Kalām al-Shī‘ah al-Qadarīyah* (*The Path of the Prophetic Sunnah in Refuting the Words of the Shī‘ah of the Qadarīyah*), Edited by Moḥammad Rashād Sālim, N.p.: Jāmi‘at al-Imām Moḥammad bin Saud al-Islāmīyah, 1406 AH (1986 CE).
28. Ibn Yazīd Qazwīnī, Abī ‘Abdullāh Moḥammad, *Sunan Ibn Mājah* (*The Sunan of Ibn Mājah*), Beirut: Dār al-Fikr, 1415 AH (1995 CE).
29. Jamshīdī, Asadullāh, *Tārīkh Ḥadīth* (*The History of Hadīth*), Qom: Intishārāt Mu’assasah-‘Ilmī wa Pājūhishī Imām Khomeinī, 1387 SH (2008 CE).
30. Kashshī, Moḥammad bin ‘Umar, *Rijāl al-Kashshī* (*The Narrators’s Evaluation of Kashshī*), Edited by Mahdī Rajā’ī, Qom: Mu’assasah Āl al-Bayt (a), 1363 SH (1984 CE).
31. Khatīb Baghdādī, Aḥmad bin ‘Alī, *Tārīkh Baghdād* (*The History of Baghdad*), Edited by ‘Aṭā’ Muṣṭafā ‘Abd al-Qādir, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyah, 1417 AH (1997 CE).



32. Ma'ārif, Majīd, *Tārīkh 'Āmumī-ye Hadīth (General History of Hadīth)*, Tehran: Amīr Kabīr, 2nd Edition, 1377 SH (1998 CE).
33. Ma'rūf al-Ḥusaynī, Hāshim, *Al-Mawḍū'āt fī al-Āthār wa al-Khabar (Fabricated Traditions in Reports and Narratives)*, Translated by Ḥusayn Ṣābrī, Mashhad: Bunyād Pajāwesh-hā-ye Islāmi, 1372 SH (1993 CE).
34. Māmaqānī, 'Abdullāh, *Miqbās al-Hidāyah fī 'Ilm al-Dirāyah (The Lantern of Guidance in the Science of Hadīth Criticism)*, Qom: Dalīl Mā, 1385 SH (2006 CE).
35. Mu'īn, Mas'ūd, *Farhang Fārsī (Persian Dictionary)*, Tehran: Ādnā, Kitāb Rāh-i Nū, 1381 SH (2002 CE).
36. Muqarram, Seyyed 'Abd al-Razzāq, *Maqtal Muqarram (A Detailed and Authentic Account of the Tragedy of Karbala and the Sacrifice of Imam Husayn)*, Qom: Āle 'Alī, 1384 SH (2005 CE).
37. Rafī'ī Moḥammadī, Nāṣir, *Darsnāmah Waz'-i Hadīth (The Course on the Fabrication of Hadīth)*, Qom: Markaz-'Ulūm Islāmi-ye Jihānī, 1384 SH (2005 CE).
38. Rāghib Isfahānī, Ḥusayn bin Moḥammad, *Mufradāt Alfāz al-Qur'ān (The Vocabulary of the Quran)*, Beirut: Dār al-Qalam, 1412 AH (1992 CE).
39. Sabbā'ī, Muṣṭafā, *Al-Sunnah wa Makānatuhā fī al-Tashrī' al-Islāmi (The Sunnah and Its Position in Islamic Legislation)*, Cairo: Dār al-Salām, 1427 AH (2006 CE).
40. Ṣadr, Seyyed Ḥassan, *Ta'sīs al-Shī'ah li-'Ulūm al-Islām (The Establishment of Shī'ah in Islamic Sciences)*, Beirut: Mu'assasah al-Nu'mān, 1411 AH (1991 CE).
41. Ṣāliḥī Shāmī, Moḥammad bin Yūsuf, *Subul al-Hudā wa al-Rashād fī Sīrat Khayr al-'Ibād (The Paths of Guidance and Prosperity in the Biography of the Best of the Servants)*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyah, 1414 AH (1994 CE).
42. Shahristānī, Seyyed 'Alī, *Man' Tawḍīh al-Ḥadīth Asbāb wa Natā'ij (The Prohibition of the Compilation of Hadīth: Causes and Results)*, Beirut: Mu'assasah al-'Ālamī li-l-Maṭbū'āt, 1418 AH (1998 CE).
43. Shawkānī, Moḥammad bin 'Alī, *Al-Fawā'id al-Majmū'ah fī al-Aḥādīth al-Ḍa'īfah wa al-Mawḍū'ah (The Collected Benefits in Weak and Fabricated Hadīths)*, Makkah: Maktabah Naẓār Muṣṭafā al-Bāz, 1415 AH (1995 CE).
44. Subḥānī, Ja'far, *Farhang 'Aqā'id wa Mazāhib Islāmi (The Encyclopedia of Islamic Beliefs and Schools)*, Qom: Tawhīd, 1378 SH (1999 CE).
45. Suyūṭī, 'Abd al-Raḥmān bin Abī Bakr, *Al-Durr al-Manthūr (The Scattered Pearls)*, Qom: Maktabah Ayatullāh al-'Uzmā Mar'ashī Najafī, 1404 AH (1984 CE).
46. Suyūṭī, 'Abd al-Raḥmān bin Abī Bakr, *Al-Lā'ālī al-Maṣnū'ah fī al-Aḥādīth al-Mawḍū'ah (The Manufactured Pearls in Fabricated Traditions)*, Beirut: Dār al-Ma'rīfah li-l-Ṭibā'ah wa al-Nashr, 1403 AH (1983 CE).
47. Ṭabarī, Moḥammad bin Jarīr, *Tārīkh al-Ṭabarī (The History of al-Ṭabarī)*, Translated by Abū al-Qāsim Pāyindah, Tehran: Asāṭir, 5th Edition, 1375 SH (1996 CE).